کواکبی را داریم که چه‌بسا نائینی نیز قدری مباحث خود را از آن اقتباس کرده باشد. مسئله زمان نائینی، مسئله استبداد حاکمان بوده است، طبیعتاً این اختصاص به نائینی ندارد، در کل غرب نیز این اتفاق دارد شکل می‌گیرد، نظام‌های سلطنتی در غرب دارد به سمت مشروطه‌سازی و پاسخ‌گوسازی و نظارتمندسازی سلطان و حاکم می‌رود و لذا با این منطق سراغ سازوکاری مانند انتخابات و نظارت می‌رود و این منطق کم‌کم به دموکراسی‌خواهی منجر می‌شود. گویا مقولهٔ آزادی‌ها و انتخابات و دموکراسی در سطح منطقه، اول به کشور ترکیه وارد می‌شود و از آنجا وارد سایر کشورهای اسلامی می‌شود. به‌طبع فقیهان که در زمان مشروطه زندگی می‌کنند و با این مسائل مواجه هستند، نمی‌توانند راجع به این قضایا ساکت باشند؛ لذا می‌بینید که در مشروطه نه‌فقط نائینی بلکه تقریباً همه فقها، در این قضایا ورود کرده‌اند. اگرچه دیدگاه‌هایشان ممکن است متفاوت باشد یا نوع نگرششان متفاوت باشد، همه فقها با این مسئله مواجهه دارند بلکه نمی‌توانند با این مسائل درگیر نشده باشند؛ چون مسئلهٔ رایج و جاری زمانه‌شان است. مسئله‌ای است که همه مردم در فضای جامعه با آن مواجه هستند. لذا توقع و انتظار می‌رود که به آن پاسخ داده شود؛ به همین دلیل، فقها به آن توجه می‌کنند. مسئله زمان مشروطه یک نوع نگرش متمایز موضوع‌شناسانه است که مبنی بر مقوله مدرنیته است؛ زیرا مدرنیته منشأ تحولاتی در غرب شده مثلاً نوع نظام سلطنتی را به نظام مردم‌سالاری تبدیل کرد، نوع ساختار حکومت‌ها را تغییر داد، خاستگاه مشروعیت حکومت‌ها را از انتصاب به انتخاب تغییر داد، از سازوکاری مانند انتخابات، تحزب و تفکیک قوا استفاده کرده است، موضوعات جدیدی را به عرصهٔ سیاست وارد کرده و این موضوعات هرکدام می‌تواند محل بحث قرار بگیرد.

انتخابات، حزب، تفکیک قوا، قانون اساسی، مرزهای ملی، پارلمان و مواردی از این قبیل که نسبت به هرکدام از این‌ها از فقیه پرسیده می‌شود و طبیعتاً فقیه نیز ضمن اینکه پیش‌زمینهٔ این سؤالات را مدنظر قرار می‌دهد به تک‌تک این سؤالات پاسخ خواهد داد. لکن آنچه فقه مشروطه را مورد سؤال و چالش قرار می‌دهد، این است که پیش‌زمینه فقه مشروطه، مدرنیته است لذا آیا می‌توانیم از این مؤلفه‌ها که در بستر و زمینهٔ مدرنیته مورد استفاده قرار می‌گیرد به‌عنوان ابزار حکمرانی استفاده کنیم یا خیر؟ آیا می‌توانیم مؤلفه‌های بدیلی در فقه شیعه داشته باشیم بدین‌صورت که مؤلفه‌های برخاسته از مدرنیته و ابزارهای حکمرانی مبتنی بر مدرنیته را در فقه شیعه بازخوانی و بازسازی و تولید کنیم؟ به‌صورتی که بتوان آن را در قالب حکم اولی، به دین مستند کنیم؛ مثلاً مدلی مطلوب از تحزب یا از تفکیک قوا ارائه کنیم؟ مسئله محوری نائینی در زمان مشروطه دو چیز است: اول بحث استبداد حاکم و سلطان است که طبیعتاً نائینی با عنایت به استبداد سلطان قاجاری، و به‌واسطه تجربه جهانی برآمده از غرب، حکم به مشروط شدن و مقید شدن سلطان می‌دهد و طبیعتاً نهادهایی را مثل مجلس، که در جاهای دیگر شکل گرفته است، برای نظارت‌مندی حاکم در نظر می‌گیرد و نکته دوم این است که نائینی به فراست درمی‌یابد اگر حکم به نظارت‌مندی حکومت نکند و در این راستا استنباط نکند، نتیجهٔ منطقی‌اش این می‌شود که بسیاری از مناطق کشور ذیل قراردادهای متعدد از کشور جدا می‌شود و به تعبیر فقها، بیضه اسلام مورد تعرض قرار می‌گیرد.

این دو نکته، یعنی بحث استبداد و بحث حفظ کیان اسلامی و بیضه اسلام، مرحوم نائینی را وادار می‌کند که به حوزه مشروطه وارد شود و طبیعتاً نظر خاص خودش را ارائه کند. به‌طبع در همان زمان شیخ‌فضل‌الله نیز متناسب با همان مسئله وارد می‌شود. مرحوم شیخ‌فضل‌الله در آغاز با مشروطه موافقت می‌کند و می‌گوید که مشروطه امری مطلوب است و به‌طبع بهتر از استبداد است، ولی وقتی جلوتر می‌رود، می‌بینیم که مسئله شیخ‌فضل‌الله عوض شده و در مراحل بعد بیش از آنکه مسئله شیخ‌فضل‌الله، استبداد باشد،